

## بررسی قرآنی، روایی، فقهی و حقوقی کفایت در دین با تاکید قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲

علی غلامی<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۲/۱۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

### چکیده

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در موضوع کفایت جانی و مجنی علیه در دین، نسبت به قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ دچار تغییراتی شده است. رویکرد قانونگذار در قانون جدید، رفع ابهامات قانون سابق در این موضوع بوده و به همین دلیل در مواد ۳۰۱، ۳۱۰ و ۳۱۱ قانون جدید، بسیاری از فروضی که در قانون سابق مغفول مانده بود، مورد توجه قرار گرفته و به صراحت در خصوص آنها تعیین تکلیف شده است در حالی که قانون سابق تنها در مواد ۲۰۷، ۲۰۹ و ۲۱۰ به بیان کلیاتی در خصوص تساوی در دین بین جانی و مجنی علیه پرداخته بود و بسیاری از فروض، مسکوت یا مبهم باقی مانده بود. البته در قانون جدید نیز مواردی وجود دارد که همانند قانون سابق، مسکوت باقی مانده است. بر همین اساس در این مقاله، تلاش بر آن است که با واکاوی روایات اهل بیت علیهم السلام و نیز استفاده از انظار فقهای بزرگ به بررسی دقیق مبانی فقهی و حقوقی کلیه تغییرات صورت گرفته راجع به این موضوع در قانون جدید پرداخته و ضمن تشریح نقاط ضعف و قوت قانون جدید نسبت به قانون سابق زمینه برای برطرف کردن نقاط ضعف آن از سوی مقنن ایجاد گردد.

کلید واژه‌ها: تساوی در دین، مسلمان، کافر، قصاص، دیه، تعزیر.

## مقدمه

در حقوق کیفری اسلام و ایران، یکی از شرایط ثبوت قصاص نفس بر قاتل عمدی، تساوی قاتل و مقتول در دین می‌باشد.

در مورد این مساله سه نظر وجود دارد. نظر اول: عدم قصاص به صورت مطلق. ریشه این نظر از منظر قرآن کریم به صورت مستقیم آیه شریفه ۱۴۱ سوره مبارکه نساء: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوَذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» است که در آن هر گونه سلطه کفار بر مسلمین نفی شده است و قاعده نفی سبیل متخذ از آن است. از سویی در آیه شریفه ۳۳ سوره مبارکه اسراء: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» برای اولیاء مقتول بر قاتل سلطه قرار داده است که این امر با نفی سلطه آیه شریفه ۱۴۱ سوره مبارکه نساء در تعارض می‌باشد.

در عین حال به دلالت غیرمستقیم آیات دیگری نیز برای این موضوع استناد گردیده است؛ مثلاً آیه شریفه ۲۰ سوره مبارکه حشر «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ»، آیه شریفه ۱۷۸ سوره مبارکه بقره «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، آیه شریفه ۱۷۹ سوره مبارکه بقره «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» است که در این موارد فرض بر این است که کفایت در جمیع جهات از جمله دین در قصاص مفروض است.

روایات مستند این نظر عبارتند از: روایت اول: در کتاب وسائل الشیعه باب «أنه لا يقتل المسلم إذا قتل الكافر إلا أن يعتاد قتلهم فيقتل بالذمی بعد رد فاضل الدیة» آمده است: «عن

علی بن ابراهیم عن ابيه و عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن ابن رثاب عن محمد بن قيس عن أبي جعفر (ع) قال: لا يقاد مسلم بدمي في القتل ولا في الجراحات و لكن يؤخذ من المسلم جنايته للذمي - على قدر دية الذمي ثمانمائة درهم.» مسلمان در مقابل ذمی نه در قتل و نه در جراحات قصاص نمی‌شود، ولی از او دیه جنایتی را که بر ذمی وارد نموده که هشتصد درهم باشد، گرفته می‌شود (حر عاملی، ۱۰۸/۲۹). اگرچه تعبیر به ذمی شده است ولی ذمی خصوصیتی ندارد بلکه هر نوع کافری اگر به دست یک مسلمان کشته شد قاتل قصاص نمی‌شود.

روایت دوم: پیامبر(ص) فرمود: «المسلمون اخوة، تتكافأ دماءهم، و هم يد علی من سواهم، يسعى بذمتهم ادناهم» مسلمانان همه برادر و برابرنند، و جملگی یکدست در مقابل بیگانه قرار گرفته‌اند. آن که در پائین‌ترین رتبه قرار دارد، با حمایت جمع اقدام می‌کند (کلینی، ۴۰۳/۱-۴۰۴).

روایت سوم: پیامبر(ص) فرمود: «لا يقتل مؤمن بكافر، و لا ذو عهد في عهده و لا مشرك أعطى أمانا فدخل دار الإسلام فلا يقتل حتى يعود إلى مأمنه». مومن به خاطر قتل کافر قصاص نمی‌شود؛ همچنین اهل ذمه از کشته شدن در امان هستند و مشرکی که با امان‌نامه وارد کشور اسلامی شده، تا وقتی به مأمنش برسد، جاننش در امان است (ابن اثیر، ۳/۳۲۵).

نظر دوم: قصاص است به صورت مطلق. ریشه این نظر از منظر قرآن کریم به صورت غیرمستقیم آیه شریفه ۴۰ سوره مبارکه شوری «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» و آیه شریفه ۴۵ سوره مبارکه مائده «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» می‌باشد. البته قائلان معتقدند آیاتی که به صورت غیرمستقیم مورد استفاده نظر اول قرار گرفته است، دارای چنان استنادی نمی‌باشد (امیدی و حسینی، ۶۵-۸۴).

روایات مستند این نظر عبارتند از: روایت اول: «عن ابن مسكان عن أبي عبد الله (ع)

قال: إذا قتل المسلم يهوديا أو نصرانيا أو مجوسيا فأرادوا أن يقيدوا ردوا فضل دية المسلم وأقاده». اگر مسلمانی فرد یهودی یا نصرانی یا مجوسی را بکشد و اولیاء دم اراده کنند قاتل مسلمان را قصاص کنند، کاری که باید بکنند فقط این است که تفاوت قیمت دیه مسلمان نسبت به غیرمسلمان را بدهند. دیه یک مسلمان ده هزار درهم و دیه یهودی هشتصد درهم است. باید مازاد تفاوت قیمت مسلمان را دیه پردازند تا بتوانند او را قصاص کنند (کلینی، ۳۰۹/۷).

روایت دوم: «عن سماعة عن أبي عبد الله (ع) في رجل قتل رجلا من أهل الذمة - فقال هذا حديث شديد لا يحتمله الناس و لكن يعطى الذمی دية المسلم ثم يقتل به المسلم». در مورد شخصی که یکی از اهل ذمه (یهودی یا نصرانی) را کشته است، امام صادق (ع) فرمودند: این که یک مسلمان غیرمسلمان را بکشد واقعه مشکلی است که مردم تحمل آن را نمی‌کنند. دیه مسلم را بدهند (منظور تفاوت دیه است یعنی از ده هزار درهم نه هزار و دویست درهم می‌پردازند) تا بتوانند مسلمان را قصاص کنند (حر عاملی، ۱۰۸/۲۹).

روایت سوم: «عن أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) قال: إذا قتل المسلم النصراني فأراد أهل النصراني أن يقتلوه قتلوه و أدوا فضل ما بين الديتين». اگر مسلمانی یک نصرانی را بکشد و اولیاء دم بخواهند این مسلمان را قصاص کنند، می‌توانند او را قصاص کنند اما باید تفاوت قیمت ما بین دیه مسلمان و نصرانی را که با کسر هشتصد درهم از ده هزار درهم نه هزار و دویست درهم می‌شود، پردازند (کلینی، ۳۱۰/۷).

روایت چهارم: «عن أبي بصير قال سألته عن ذمی قطع يد مسلم قال تقطع يده إن شاء أوليائه و يأخذوا فضل ما بين الديتين و إن قطع المسلم يد المعاهد خير أولياء المعاهد فإن شاءوا أخذوا دية يده و إن شاءوا قطعوا يد المسلم و أدوا إليه فضل ما بين الديتين و إذا قتله المسلم صنع كذلك. ابوبصير می‌گوید: از حضرت پرسیدم، کافری ذمی دست مسلمانی را قطع نموده، حکم آن چیست؟ فرمودند: اگر اولیاء مسلمان بخواهند دست ذمی را قطع می‌کنند و تفاضل دیه دست مسلمان و ذمی را می‌گیرند و اگر مسلمان دست معاهدی را

قطع کند، اولیاء معاهد مخیرند اگر خواستند دیه دستش را می‌گیرند و اگر خواستند دست مسلمان را قطع می‌کنند، ولی تفاضل دیه دست مسلمان و کافر را به مسلمان باید پردازند و اگر مسلمان ذمی را بکشد، چنین عمل می‌شود (طوسی، ۱۰/۲۸۰).

نظر سوم: تفصیل است بین قاتل اتفاقی و معتاد به قتل. روایات تفصیل از این جهت که راه جمع را نشان می‌دهد، بسیار مهم است. روایات مستند این نظر عبارتند از: روایت اول: «عن إسماعیل بن الفضل قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن المسلم - هل يقتل بأهل الذمة قال لا إلا أن يكون موعودا لقتلهم فيقتل و هو صاغر» اسماعیل بن فضل می‌گوید به امام عرض کردم شخصی یکی از اهل ذمه را کشته است. فرمودند: مسلمان را در مقابل اهل ذمه نمی‌کشند مگر اینکه معتاد به قتل ذمی شده باشد اگر به کشتن کفار معتاد شد، با حالت تحقیرآمیزی قصاص می‌شود (عاملی، ۲۹/۱۰۹). این روایت را محمد بن فضل از حضرت رضا(ع) نیز نقل کرده است و گرچه متن یکی است اما هم راوی و هم مروی عنه فرق می‌کند بنابراین دو روایت محسوب می‌شود.

روایت دوم: «عن إسماعیل بن الفضل قال سألت أبا عبد الله (ع) عن دماء المجوس و اليهود و النصراری هل علیهم و علی من قتلهم شیء إذا غشوا المسلمین و أظہروا العداوة لهم و الغش قال لا إلا أن يكون متعودا لقتلهم قال و سألته عن المسلم هل يقتل بأهل الذمة و أهل الكتاب إذا قتلهم قال لا إلا أن يكون معتادا لذلك لا يدع قتلهم فيقتل و هو صاغر» راوی می‌گوید پرسیدم از دماء مجوس و یهود و نصاری اگر جنایت کنند و به عهد ذمه وفا نکنند و با مسلمانان دشمنی کنند و کسی آنها را بکشد چیزی به عهده او می‌آید؟ امام فرمودند: دیه و قصاص ندارد مگر اینکه متعود به قتل غیرمسلمانان باشد. پرسیدم اگر مسلمان اهل ذمه و اهل کتاب را بکشد، قصاص می‌شود؟ امام فرمودند: مسلمان را در مقابل اهل ذمه نمی‌کشند مگر اینکه معتاد شود که کشتن کفار را ترک نمی‌کند و هرجا کافری را ببیند، گریبان او را می‌گیرد و او را می‌کشد؛ در این صورت ذلیلانه قصاص می‌شود (طوسی، ۱۰/۱۹۰).

روایت سوم: «إسماعیل بن الفضل عن أبي عبد الله (ع) قال: قلت لرجل قتل رجلا من أهل الذمة قال لا یقتل به إلا أن یكون متعودا للقتل.» به حضرت عرض کردم مسلمانی یکی از اهل ذمه را کشته (آیا قصاص می‌شود؟) فرمودند: مسلمان را در مقابل اهل ذمه نمی‌کشند، مگر اینکه بر قتل غیرمسلمان عادت کرده باشد (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/۱۹۰).

جمع‌بندی آیات و روایات این‌گونه است که نظر اول که می‌گوید مطلقا قصاص ندارد، یعنی اگر معتاد به قتل کفار نبود قصاص ندارد و نظر دوم که می‌گوید قصاص دارد، یعنی اگر معتاد به قتل بود، قصاص دارد؛ و مشهور بلکه بالاتر از مشهور فقهای امامیه همین قول به تفصیل را قبول کرده‌اند.

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در این مساله نسبت به قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ دارای تغییراتی بوده است و قانون‌گذار بر خلاف قانون سابق، به طور صریح به بیان فروض مختلف در رابطه با تاثیر تفاوت دین جانی و مجنی‌علیه در ثبوت قصاص نفس پرداخته است. به عنوان مثال، ماده ۳۱۰ قانون جدید جایگزین مواد ۲۰۷ و ۲۱۰ قانون سابق شده و فروض جدیدی را مطرح نموده است که در قانون سابق مسکوت مانده بود. تبصره ۲ این ماده نیز حکم مسلمان شدن مرتکب پس از قتل غیرمسلمان را مطرح نموده که در قانون سابق به آن اشاره ای نشده بود. همچنین ماده ۳۱۱ قانون جدید در رابطه با مساله تردید در مسلمان بودن مجنی‌علیه در زمان ایراد جنایت، به صراحت تعیین تکلیف نموده و تقایص قانون سابق در این زمینه را مرتفع کرده است. از طرف دیگر، قانون جدید در ماده ۳۰۱ و قسمت اخیر ماده ۳۱۰ بر عدم قصاص قاتل مسلمان در قبال مقتول کافر تصریح کرده است، در حالی که این حکم در قانون سابق تنها از مفهوم موادی چون ماده ۲۰۷ و ۲۰۹ آن قانون قابل استنباط بود. لذا با توجه به تغییرات مذکور مساله مهم در مواجهه با قانون جدید این است که آیا اقدام قانون‌گذار برای اعمال تغییر در قانون بر انتقان و استحکام قانون افزوده و از مشکلات عملی آن کاسته است، یا اینکه در این زمینه تاثیر مطلوبی نداشته است؟ همچنین در مواردی که موضوعی از نظر فقهی یا حقوقی محل

اختلاف است دلیل قانون‌گذار برای پیروی از یک نظر و وارد کردن آن به عرصه قانون‌گذاری و عدم پذیرش نظرات مخالف چه بوده است؟ از سوی دیگر، در موارد سکوت قانون جدید، دادگاه‌ها در مقام عمل باید بر چه مبنایی اقدام به صدور رای نمایند؟ بر این اساس، تحلیل و ارزیابی مبانی فقهی و حقوقی تحولات قانون جدید در این موضوع و مقایسه آن با قانون سابق، جهت رفع ابهامات، پاسخگویی به سوالات و انتقادات، شناخت هرچه بهتر و بیشتر زوایای قانون جدید و قضاوت عادلانه‌تر و آگاهانه‌تر در مورد آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. به همین دلیل در این تحقیق تلاش بر آن است تا ضمن بررسی دقیق مبانی فقهی و حقوقی تغییرات قانون جدید در موضوع کفایت در دین، به ارزیابی اقدام قانون‌گذار در اعمال تغییرات در این حوزه پرداخته شود.

## ۱- تبیین قاعده

قاعده کلی آن است که ادنی از نظر دین، در برابر اعلی از نظر دین، قصاص می‌شود؛ ولی اعلی در برابر ادنی قابل قصاص نمی‌باشد. بنابراین مطابق این قاعده، چنانچه مسلمان، مرتکب قتل عمدی کافر شود، قصاص نمی‌شود ولی چنانچه کافر مرتکب قتل مسلمان شود، قصاص می‌شود.

البته باید توجه داشت که عدم قصاص مسلم به دلیل قتل کافر، به معنای این نیست که قاتل به طور کلی از مجازات معاف باشد، بلکه با توجه به ذمی یا حربی بودن مقتول و یا برخی فروضی که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، ذکر شده مثل مستامن یا معاهد بودن مقتول، قاتل گاه به پرداخت دیه مقتول و مجازات تعزیری محکوم می‌شود و گاه نیز تنها به تحمل مجازات تعزیری محکوم می‌گردد. در مجموع در تبیین اصل موضوع باید به سه محور توجه نمود؛ تعریف کافر، اقسام کافر و تردید در مسلمان بودن مجنی‌علیه در زمان جنایت.

**۱-۱. تعریف کافر**

از نظر فقهی، «کافر یعنی کسی که منکر خداوند است یا برای خدا شریک قرار می‌دهد یا پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (ص) را قبول ندارد ... و همچنین است اگر در یکی از اینها شک داشته باشد و نیز کسی که ضروری دین یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه، مسلمانان ضروری دین اسلام می‌دانند منکر شود، چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز برگردد به انکار خدا یا توحید یا نبوت ...» (مسلمی‌زاده، ۴۸)

**۲-۱. اقسام کافر**

براساس نظر فقها کفار به چهار گروه تقسیم می‌شوند: اهل کتاب، حربی، معاهد و مستامن. اول. کافر اهل کتاب: مطابق نظر مشهور فقهای امامیه، اهل کتاب شامل سه گروه پیروان آیین‌های مسیحیت، یهودیت و زرتشت است (عمید زنجانی، ۶۶). گروهی از فقها نیز مانند مرحوم امام در تحریرالوسیله، زرتشتیان را شبه اهل کتاب (ملحق به اهل کتاب) دانسته‌اند. ایشان در توضیح عبارت شبیه اهل کتاب آورده‌اند: «و هم المجوس، من غیر فرق بین المذاهب المختلفة فیهم کالکاتولیکیة و البروتستانیة و غیرهما و إن اختلفوا فی الفروع و بعض الأصول بعد أن کانوا من إحدى الفرق» (امام خمینی، ۴۹۷/۲) اما در مجموع، خواه مجوسیان را شبه کتابی بدانیم، خواه کتابی؛ در اینکه مجوس حکم اهل کتاب را داشته و امتیازات اهل کتاب به آنان نیز تعلق می‌گیرد، اتفاق نظر دارند (شریعتی، ۲۰). قانون اساسی ایران نیز در اصل سیزدهم، با به رسمیت شناختن دین زرتشتی در کنار ادیان مسیحی و یهودی و دادن امتیازاتی همچون امتیازات اهل کتاب در حقوق اسلامی به این سه دسته، نظر مشهور فقهای شیعه را قبول کرده است.

لازم به ذکر است عقد ذمه مخصوص کفار اهل کتاب است و سایر کفار را شامل نمی‌شود. بر اساس عقد ذمه، شخص کافر به تابعیت کشور اسلامی درمی‌آید و در حاکمیت اسلام مانند سایر مسلمانان از عمده‌ترین حقوق شهروندی برخوردار می‌شوند (بخشی‌زاده اهری، ۲۴۴؛ زراعت، ۹۳).



دوم. کافر حربی: حربی به غیرمسلمانی اطلاق می‌شود که یا در جنگ با مسلمین و یا در صدد این امر و یا اینکه وابسته به کشوری است که در حال جنگ با کشور اسلامی می‌باشد و در واقع بین او یا کشور متبوعش با حکومت اسلامی، هیچ قراردادی دال بر صلح و یا ترک مخاصمه وجود ندارد (شریعتی، ۲۱). جان و مال کفار حربی فاقد مصونیت است و در نتیجه اگر شخص، مرتکب قتل کافر حربی گردد، هیچ مجازاتی خواه دیه و خواه قصاص و تعزیر را متحمل نمی‌شود (الهیان، ۲۲۴).

سوم. کافر معاهد: این دسته شامل کسانی می‌شود که در کشوری زندگی می‌کنند که با حکومت اسلامی قرارداد صلح و دوستی دارد و در آن کشور مطابق دین و آیین خود عمل می‌نمایند (بندرچی، ۶۰). به عبارت دیگر، کافر معاهد به کسی گفته می‌شود که با مسلمانان معاهداتی از قبیل صلح و متارکه برقرار می‌کند؛ به همین مناسبت، آنها را حربی معاهد نامیده‌اند (ولیدی، ۴۵۴).

چهارم. کافر مستامن: کفار حربی را که با بستن قرارداد با کشور اسلامی، اجازه ورود به این کشور را پیدا کرده و دارای مصونیت می‌باشند، کفار مستامن گویند (شریعتی، ۲۱). کفار مستامن غالباً به عنوان سفیر، تاجر یا هر عنوان دیگری وارد سرزمین‌های اسلامی می‌شوند، بدون آنکه قصد جاسوسی یا توطئه علیه مسلمانان داشته باشند. بدین جهت مسلمانان می‌توانند با تنظیم قراردادی به نام «امان» به وی اجازه ورود به سرزمین‌های اسلامی را بدهند، از این‌رو این افراد را حربی متامن یا مستامن می‌نامند (ولیدی، ۴۵۴). بنابراین کافر مستامن، از کافران حربی محسوب می‌شود (بخشی‌زاده اهری، ۲۴۴).

### ۳-۱. تردید در مسلمان بودن مجنی‌علیه در زمان جنایت

سوال مهمی که در باب کفایت دین قابل طره می‌باشد این است که چنانچه در مسلمان یا کافر بودن مجنی‌علیه در زمان جنایت تردید حاصل شود، تکلیف چیست؟ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در ماده ۳۱۱ به صراحت در این رابطه تعیین تکلیف نموده و یکی از نواقص قانون سابق را برطرف کرده است.

مطابق این ماده: «اگر پس از تحقیق و بررسی به وسیله مقام قضائی، در مسلمان بودن مجنی علیه، هنگام ارتکاب جنایت، تردید وجود داشته و حالت او پیش از جنایت، عدم اسلام باشد و ولی دم یا مجنی علیه ادعاء کند که جنایت عمدی در حال اسلام او انجام شده است و مرتکب ادعاء کند که ارتکاب جنایت، پیش از اسلام آوردن وی بوده است، ادعای ولی دم یا مجنی علیه باید ثابت شود و در صورت عدم اثبات، قصاص منتفی است و مرتکب به پرداخت دیه و مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود. اگر حالت پیش از زمان جنایت، اسلام او بوده است، وقوع جنایت در حالت عدم اسلام مجنی علیه باید اثبات شود تا قصاص ساقط گردد و در صورت عدم اثبات، با سوگند ولی دم یا مجنی علیه یا ولی او قصاص ثابت می‌شود. حکم این ماده در صورتی که در مجنون بودن مجنی علیه تردید وجود داشته باشد، نیز جاری است.»

همان‌طور که ملاحظه می‌شود قانون‌گذار در این ماده با استفاده از اصل استصحاب، مساله تردید در اسلام مجنی علیه را در دو مصداق، بیان و راجع به آن تعیین تکلیف نموده است: نخست، موردی که مجنی علیه، قبل از جنایت، غیرمسلمان بوده و در آن تردیدی وجود ندارد، ولی بقای بر عدم اسلام در زمان وقوع جنایت، محل تردید است. در این فرض، ولی دم یا مجنی علیه، مدعی آنند که مجنی علیه در زمان وقوع جنایت، مسلمان بوده است اما مرتکب، خلاف آن را ادعا می‌کند و ارتکاب جنایت علیه مجنی علیه را پیش از اسلام آوردن وی می‌داند تا بتواند با اثبات آن، از قصاص رهائی یابد. قانون در چنین شرایطی اصل را بر وضعیت سابق او قرار می‌دهد و با استصحاب عدم اسلام مجنی علیه در زمان وقوع جنایت در مقام حکم یقین سابق و شک لاحق مدعی (ولی دم یا مجنی علیه) را مکلف می‌کند که خلاف آن را ثابت کنند. در صورت عدم اثبات، قصاص منتفی است و مرتکب به پرداخت دیه و مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود.

دوم، موردی است که مجنی علیه قبل از جنایت، مسلمان بوده و یقین بر آن است، ولی بقای اسلام در زمان وقوع جنایت عمدی، محل تردید است و مرتکب، مدعی خلاف آن

است. در این فرض نیز، اصل بر حالت اسلام مجنی علیه در زمان ارتکاب جنایت عمدی است و مرتکب که مدعی حالت عدم اسلام مجنی علیه در زمان وقوع جنایت بوده، باید آن را اثبات نماید. در صورتی که مرتکب نتواند آن را به اثبات برساند، مشروط بر اینکه مجنی علیه یا ولی او یا ولی دم، بر اسلام مجنی علیه در زمان وقوع جنایت سوگند یاد کنند، قصاص ثابت است (آقائی نیا، ۱/۱۷۰).

تفاوت حالت دوم با حالت اول آن است که در حالت اول، براءت متهم نیازی به سوگند مجنی علیه ندارد، اما حکم بر قصاص در حالت دوم با سوگند مجنی علیه صورت می گیرد. سوگند مجنی علیه در حالت دوم، به خاطر احتیاط است، چون حکم به قصاص می شود اما در حالت نخست، حکم به مجازات تعزیری می شود (زراعت، ۴۲۰).

لازم به ذکر است که در متن اولیه ماده در لایحه مجازات اسلامی مصوب مجلس شورای اسلامی، لزوم پرداخت دیه از سوی جانی در فرض اول ماده پیش بینی نشده بود که به درستی مورد ایراد شورای نگهبان قرار گرفت. به موجب نظر شورا: «در ماده ۳۰۸ [۳۱۱ فعلی]، جانی در فرض اول ماده علاوه بر تعزیر باید به پرداخت دیه نیز محکوم شود، لذا عبارت «مرتکب به مجازات تعزیری» به «مرتکب به پرداخت دیه و مجازات تعزیری» تبدیل شود.» (نظریه شماره ۹۱/۳۰/۴۸۰۶۳ شورای نگهبان، مورخ ۱۳۹۱/۶/۲۶، ایراد بیست و پنجم به لایحه مجازات اسلامی)

نکته دیگر آن که این ماده، علی رغم عدم تصریح، حکم موردی را مشخص کرده است که مرتکب، مسلمان باشد، زیرا در غیر این صورت، مسلمان نبودن مجنی علیه، مانع قصاص نخواهد بود (میرمحمدصادقی، ۱/۱۵۳).

## ۲- قتل کافر توسط مسلمان

قتل کافر توسط مسلمان به دو صورت قابلیت تحقق دارد: قتل اتفاقی و موردی یا اعتیاد مسلم به قتل کافر.

## ۱-۲. قتل اتفاقی و موردی

فقهای امامیه با استناد به روایت «لا یقتل مؤمن بکافر، و لا ذو عهد فی عهده و لا مشرک أعطی أمانا فدخل دارالإسلام فلا یقتل حتی یعود إلی مأمنه» که منسوب به پیامبر اکرم (ص) می‌باشد، معتقدند که مسلمان به سبب قتل کافر، اعم از ذمی یا حربی قصاص نمی‌شود به دلیل اینکه در چنین فرضی، شرط تکافؤ و برابری بین جانی و مجنی‌علیه که یکی از شرایط مهم ثبوت قصاص است، محقق نمی‌شود.

برخی فقها با استناد به روایتی از امام صادق (ع) که می‌فرماید: «لا یقاد مسلم بذمی فی القتل و لا فی الجراحات، و لکن یؤخذ من المسلم جنايته للذمی علی قدر دية الذمی ثمانمائة درهم»، مسلمان را به سبب قتل کافر قابل قصاص نمی‌دانند (نجفی، ۱۵۰/۴۲).

شیخ طوسی ضمن آن‌که در نهاییه، مسلمان را به سبب قتل کافر قابل قصاص ندانسته است (شیخ طوسی، النهاییه، ۷۴۹)، در کتاب الخلاف، تفاوتی بین اقسام کفار قائل نشده و در تمام موارد با استناد به اجماع فقهای امامیه و قاعده نفی سبیل، قائل به عدم ثبوت قصاص بر مسلمان شده است (شیخ طوسی، الخلاف، ۱۴۶/۵، مساله ۲).

برخی فقهای دیگر نیز در مقام بیان دلیل عدم قصاص مسلم به واسطه قتل کافر به قاعده نفی سبیل استناد کرده‌اند و قصاص مسلمان را در این حالت مخالف مفاد این قاعده و مستلزم اثبات سبیل و تسلط کافر بر مسلم دانسته‌اند. این قاعده از آیه ۱۴۱ سوره نساء برداشت شده است.<sup>۱</sup>

شهید ثانی ضمن آن‌که در مسالک بر عدم قصاص مسلم به واسطه قتل کافر به دلیل استناد به این قاعده، ادعای اجماع بین فقهای امامیه کرده است، در این خصوص، تفاوتی بین وارث کافر و وارث مسلمان قائل نشده است و در هر دو صورت معتقد به عدم قصاص قاتل مسلمان به سبب کشتن کافر می‌باشد (شهید ثانی، ۱۴۱/۱۵).

البته در خصوص این قاعده، صاحب جواهر با اضافه کردن قید «إن کان الوارث کافرا»

۱. «و لن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا».

معتقد است تنها در صورتی می توان به این قاعده استناد کرد که وارث مقتول کافر نیز همانند خود او کافر باشد، چرا که تنها در این صورت است که قصاص قاتل مسلمان توسط ولی دم کافر موجب سلطه کافر بر مسلم خواهد شد؛ اما چنانچه وارث مقتول کافر، مسلمان باشد، استناد به قاعده نفی سبیل، وجهی نخواهد داشت (نجفی، ۴۲ / ۱۵۰).

عدم قصاص قاتل مسلمان در صورت کشتن مقتول کافر در نظام حقوقی ایران نیز به تبعیت از نظر مشهور فقهای امامیه پذیرفته شده است. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ بنا به دلایل قابل درک صراحتاً متعرض این مساله نشده بود، لیکن پذیرش قول مشهور فقها از سوی قانونگذار از برخی موادی که در آنها به مسلمان بودن مقتول یا قاتل اشاره شده بود، قابل استنباط بود. برای مثال ماده ۲۰۷ اشعار می داشت: «هرگاه مسلمانی کشته شود، قاتل قصاص می شود...» و طبق ماده ۲۰۹ سابق: «هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، محکوم به قصاص است...» (میرمحمدصادقی، ۱۵۲/۱)

در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، قانونگذار صراحتاً به این مساله پرداخته است. به موجب قسمت اخیر ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی «قصاص در صورتی ثابت می شود که ... مجنی علیه در دین با مرتکب مساوی باشد.» همچنین به موجب قسمت اخیر ماده ۳۱۰ قانون مجازات اسلامی «اگر مسلمان ... بر غیرمسلمانی که ذمی، مستامن و معاهد نیست، جنایتی وارد کند، قصاص نمی شود...» لازم به ذکر است که عدم قصاص مسلمان به معنای عدم مجازات او به طور مطلق نیست، بلکه در صورت قتل اهل ذمه توسط مسلمان، قاتل تعزیر می شود.

فقهای امامیه ضمن آن که در سقوط قصاص از قاتل مسلمان، بین اصناف کفار اعم از ذمی، حربی، مستامن و غیره تفاوتی قائل نمی شوند، دیه و تعزیر را در صورت ذمی بودن مقتول، ثابت دانسته اند (موسوی خمینی، ۵۱۹/۲، مساله ۱؛ شهید اول، ۲۶۹).

در خصوص تعزیر قاتل در صورت عدم اجرای مجازات قصاص نفس، قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در ماده ۲۰۸ مقرر می داشت: «هر کس مرتکب قتل عمد شود و

شاکی نداشته یا شاکی داشته ولی از قصاص گذشت کرده باشد و اقدام وی موجب اخلال در نظم جامعه یا خوف شده و یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد، موجب حبس تعزیری از ۳ تا ۱۰ سال خواهد بود.»

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این ماده به طور کلی تعزیر قاتل در صورت عدم قصاص به دلیل فقدان شاکی یا رضایت او را شامل می‌شد و به همین دلیل به نظر می‌رسد که در زمان حاکمیت قانون سابق، تعزیر قاتل مسلمان به سبب قتل کافر با استناد به این ماده امکان‌پذیر نبود به جهت اینکه این ماده به قرینه «... از قصاص گذشت کرده باشد...» مذکور در متن ماده منحصر به مواردی می‌شد که قاتل قابل قصاص باشد، اما ولی دم مقتول شکایت نکند و یا پس از طرح شکایت از قصاص گذشت کرده باشد. به همین دلیل، تعزیر قاتل مسلمان در صورت قتل کافر با استناد به این ماده موجه به نظر نمی‌رسید؛ چرا که بر اساس ادله قصاص نفس، مسلمان به سبب قتل کافر قابل قصاص نمی‌باشد تا عدم شکایت یا رضایت ولی دم مقتول، موجب سقوط قصاص از او و ثبوت تعزیر بر ذمه وی گردد. به همین دلیل در زمان حاکمیت قانون مصوب ۱۳۷۰، تعزیر قاتل مسلمان به سبب قتل کافر، با مشکل مواجه بود.

این مشکل در سال ۱۳۷۵ و با تصویب ماده ۶۱۲ قانون تعزیرات تا حدی مرتفع گردید به جهت اینکه در این ماده با وجود شباهت فراوان با ماده ۲۰۸ قانون مصوب ۱۳۷۰، عبارت «... و یا به هر علت قصاص نشود...» اضافه شد و تمام مواردی را که قاتل قصاص نشود، دربر گرفت که یکی از این موارد نیز مسلمان بودن قاتل و غیرمسلمان بودن مقتول بود. البته همچنان این ابهام وجود داشت که تعزیر قاتل مسلمان، منحصر به ذمی بودن مقتول است و یا اینکه حتی در صورت حربی بودن مقتول، باز هم قاتل مسلمان قابل قصاص است؟

نهایتاً با تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، قانون‌گذار به اختلاف نظرها در این خصوص پایان بخشید و در ذیل ماده ۳۱۰ این قانون به صراحت، مسلمان را به سبب جنایت بر غیرمسلمانی که ذمی، مستامن و معاهد نیست، مستحق تعزیر دانسته است.

بنابراین از مجموع دو ماده ۳۱۰ قانون مصوب ۱۳۹۲ و ۶۱۲ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۷۵، می‌توان استنباط نمود که هرگاه مسلمان مرتکب جنایت بر غیرمسلمان شود، محکوم به تعزیر خواهد شد؛ اعم از این‌که مجنی‌علیه کافر ذمی باشد یا غیرذمی.

## ۲-۲. اعتیاد مسلم به قتل کافر

حالت دیگری که در رابطه با قتل کافر توسط مسلمان قابل طرح است، اعتیاد مسلم به قتل اهل ذمه است که در کلام اغلب فقهای امامیه به عنوان استثنایی بر قاعده عدم قصاص مسلم به واسطه قتل کافر مطرح شده است. نظر مشهور فقهای امامیه بر این است که چنانچه مسلمان، متعود بر قتل اهل ذمه باشد، کشته می‌شود و حتی برخی فقها بر این مساله ادعای اجماع کرده‌اند.

صاحب جواهر در این رابطه آورده است: «قیل و القائل المشهور إن اعتاد المسلم قتل أهل الذمة قتل، بل عن المذهب البارع أنه قریب من الإجماع...» (نجفی، ۱۴۱/۴۲) روایات زیادی درباره قتل مسلمانی که به کشتن اهل ذمه عادت کرده است، وجود دارد که در ذیل به دو مورد از آنها اشاره می‌شود:

– روایة إسماعیل بن الفضل قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن دماء المجوس و اليهود و النصارى، هل عليهم و على من قتلهم شيء إذا غشوا المسلمين و أظهروا العداوة لهم و الغش؟ قال: لا إلا أن يكون متعوداً لقتلهم. قال: و سألته عن المسلم هل يقتل بأهل الذمة و أهل الكتاب إذا قتلهم؟ قال: لا إلا أن يكون معتاداً لذلك لا يدع قتلهم، فيقتل و هو صاغر» (حر عاملی، ۷۹/۱۹، باب «۴۷» من أبواب القصاص فی النفس).

– روایة إسماعیل بن الفضل أيضا عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قلت: رجل قتل رجلا من أهل الذمة، قال: لا يقتل به إلا أن يكون متعوداً للقتل» (حر عاملی، ۱۰۷/۲۹، أبواب القصاص فی النفس، باب «۴۷»)

البته فقهایی که قائل به کشتن قاتل در این فرض هستند، خود به دو دسته تقسیم

می‌شوند؛ برخی از آنها قاتل را از باب قصاص نفس قابل کشتن می‌دانند و برخی نیز قاتل را از باب حد افساد فی الارض لازم‌القتل می‌دانند. بدیهی است بین دو نظر پیش‌گفته از این جهت تفاوت وجود دارد که اگر قول به قصاص قاتل را در این فرض بپذیریم، قصاص او اولاً حق‌الناس محسوب می‌شود و نیازمند تقاضای اولیاءدم مقتولین و قابل عفو از جانب آنان می‌باشد و ثانیاً اجرای قصاص نفس بر او مستلزم رد فاضل دیه مسلم نسبت به کافر از جانب اولیاءدم مقتولین می‌باشد. اما چنانچه کشتن قاتل از باب حد افساد فی الارض باشد، نیازمند تقاضای اولیاءدم مقتولین و قابل عفو و بخشش از جانب آنان نیست و از طرف دیگر فاضل دیه هم به قاتل پرداخت نمی‌شود.

به‌طورکلی می‌توان نظرات فقها را در رابطه با کشتن مسلمانی که عادت بر قتل اهل ذمه کرده است، به سه دسته تقسیم نمود:

نخست. جواز کشتن قاتل از باب قصاص نفس: اغلب فقهای امامیه معتقدند چنانچه مسلمانی به کشتن اهل ذمه عادت کرده باشد، از باب قصاص نفس کشته می‌شود. مرحوم شیخ طوسی در نهاییه، کشتن مسلمانی را که به قتل اهل ذمه عادت کرده است، از باب قصاص نفس و پس از مطالبه اولیاءدم مقتول و پرداخت مابه‌التفاوت دیه مسلمان و ذمی جایز می‌داند (شیخ طوسی، ۷۴۹).

برخی فقها نظیر شهید اول و صاحب شرایع نیز قصاص معتاد به قتل اهل ذمه را با تعبیر «قیل» آورده‌اند و تنها به نقل این قول کفایت کرده و از آن عبور کرده‌اند (شهید اول، ۲۶۹؛ محقق حلی، ۱۹۶/۴). مرحوم امام در تحریرالوسیله قول قصاص قاتل مسلمان در این فرض را پذیرفته و قول کشتن قاتل از باب حد افساد فی الارض را ضعیف دانسته‌اند (امام خمینی، ۵۱۹/۲).

آیت‌الله خویی نیز در مبانی تکمله‌المنهاج، ضمن پذیرش قول قصاص قاتل در این فرض دو قول دیگر را رد کرده‌اند (خویی، ۷۵/۴۲). ایشان سپس به چند روایت استناد می‌کنند که بر قصاص قاتل مسلمان در صورت اعتیاد به قتل اهل ذمه تصریح دارد. این روایات عبارتند از:



- صحیحۃ ابن مسکان عن أبي عبد الله (ع) «قال: إذا قتل المسلم يهودياً أو نصرانياً أو مجوسياً فأرادوا أن يقيّدوا ردّوا فضل دية المسلم و أقادوه» (حر عاملی، ۱۰۷/۲۹، أبواب القصاص فی النفس، باب ۴۷)

- صحیحۃ أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) «قال: إذا قتل المسلم النصراني فأراد أهل النصراني أن يقتلوه قتلوه و أدّوا فضل ما بين الديتين» (عاملی، ۱۰۸/۲۹، أبواب القصاص فی النفس، باب ۴۷)

دوم. لزوم کشتن قاتل از باب حد افساد فی الارض: ابن جنید و ابوالصّلاح از جمله فقهای هستند که این قول را پذیرفته‌اند. ابوالصّلاح در کتاب الکافی فی الفقه معتقد است معتاد به قتل اهل ذمه بدون پرداخت فاضل دیه از باب حد افساد فی الارض گردنش زده می‌شود (حلبی، ۳۸۴).

سوم. عدم جواز کشتن مسلمان به طور مطلق: ابن ادریس در کتاب سرائر معتقد است مسلمان مطلقاً به سبب قتل کافر کشته نمی‌شود اعم از اینکه معتاد به قتل اهل ذمه باشد یا نباشد. ایشان روایاتی را که در رابطه با قتل مسلمان در صورت تکرار قتل ذمی وجود دارد، به دلیل مخالفت با عمومات قرآن و اجماع فقها بر عدم قصاص مسلم به سبب کافر رد می‌کند (ابن ادریس، ۳/۳۵۲).

همچنین شهید ثانی در کتاب مسالک معتقد است فقهای همچون صاحب شرایع و شهید اول که قول به قصاص قاتل در چنین فرضی را با تعبیر «قیل» آورده‌اند، قائل به نظر سوم هستند؛ چرا که آوردن این تعبیر در کلام فقهی بیانگر ضعف نظر مطروح در کلام قائل است. با توجه به مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت در خصوص مجازات معتاد به قتل اهل ذمه بین فقها اختلاف نظر وجود دارد اما نظر مشهور فقها در این خصوص، کشتن قاتل از باب قصاص نفس می‌باشد.

مساله مهم دیگر در این رابطه آن است که با ارتکاب چند مورد قتل توسط مسلمان می‌توان او را معتاد به قتل اهل ذمه دانست؟ آیا اگر مسلمانی برای بار دوم مرتکب قتل کافر

شود، باید او را مشمول حکم معتاد به قتل اهل ذمه دانست یا اینکه باید این عمل به دفعات بیشتری توسط او صورت گیرد؟ به عبارت بهتر آیا با دو بار ارتکاب قتل توسط یک نفر، عرف او را معتاد به ارتکاب قتل می‌داند یا اینکه باید بیش از دو مرتبه این عمل از او سر بزند؟

شهید ثانی در پاسخ به این سوال مرجع تشخیص اعتیاد را عرف دانسته است. البته این احتمال را نیز مطرح کرده که امکان دارد اعتیاد به قتل با دومین قتل محقق شود به دلیل اینکه واژه اعتیاد از ریشه «عود» به معنای بازگشت می‌باشد که با ارتکاب قتل برای بار دوم محقق خواهد شد. البته در مقام قضاوت بین این دو نظر، شهید ثانی تحقق اعتیاد به قتل را با سومین قتل ممکن می‌داند؛ چرا که اولاً از نظر عرفی اعتیاد به قتل با دو قتل محقق نمی‌شود و ثانیاً احتیاط در دماء مسلمین اقتضا دارد قتل در مرتبه سوم را ملاک قرار دهیم (شهید ثانی، ۱۴۴/۱۵؛ شهید ثانی، ۱۵۹/۱۰). صاحب جواهر نیز ملاک را عرف دانسته و ضمناً تحقق تعود را با دو بار قتل، ظاهراً غیرممکن دانسته است (نجفی، ۱۵۵/۴۲).

به نظر می‌رسد در پاسخ به سوال فوق، محاکم باید عرف را معیار تحقق اعتیاد مسلمان به قتل اهل ذمه قرار دهند و نمی‌توان عدد مشخصی را به عنوان معیار تعیین کرد. به عبارت دیگر زمانی اعتیاد به قتل محقق خواهد شد که از نظر عرفی مسلمان به سبب تکرار قتل اهل ذمه معتاد به قتل اهل ذمه شناخته شود.

اما در رابطه با مجازات چنین شخصی در نظام حقوقی ایران باید گفت که قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ همانند قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در این باره سکوت کرده و تنها به عدم قصاص قاتل مسلمان در صورت قتل کافر تصریح کرده است. بر این اساس به نظر می‌رسد چنانچه قائل به تفسیر مضیق نصوص جزایی به نفع متهم باشیم و تنها به نص قانون اکتفا کنیم باید نظر دسته سوم فقها را که قائل به عدم قتل مسلمان به سبب قتل کافر به صورت مطلق هستند، در نظام حقوقی ایران بپذیریم و مسلمان را اعم از اینکه معتاد به قتل اهل ذمه باشد یا نباشد، تنها به پرداخت دیه و مجازات تعزیری بر اساس ماده ۳۱۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ محکوم کنیم.

اما چنانچه به دلیل سکوت قانون در این مورد خاص و بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی به منابع معتبر فقهی و نظر مشهور فقها در این رابطه رجوع کنیم، باید نظر دسته اول فقها یعنی کشتن قاتل از باب قصاص نفس را در نظام حقوقی ایران قابل اجرا بدانیم. البته به نظر می‌رسد چنانچه ارتکاب قتل در این فرض به قدری زیاد شود که بتوان آن را مصداقی برای ارتکاب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد به طور گسترده دانست، امکان صدور حکم افساد فی الارض علیه قاتل به موجب ماده ۲۸۶ قانون جدید نیز مهیا باشد؛ مشروط بر آن‌که سایر شرایط مذکور در این ماده نیز محقق شده باشد.

به هر حال سکوت قانون‌گذار در این مورد قابل انتقاد به نظر می‌رسد و بهتر بود قانون‌گذار به طور صریح حکم این مورد را نیز در قانون جدید بیان می‌کرد و از تفاسیر متفاوت حقوقی که باعث بروز اختلاف بین محاکم در مقام عمل می‌شود، جلوگیری می‌نمود. اداره حقوقی قوه قضائیه نیز در نظریه ۷۳۲۷-۲۸/۱۱/۱۳۸۸ و در زمان حاکمیت قانون سابق، رجوع به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر فقهی را در خصوص قتل شخص بهائی یا وهابی توسط مسلمان با توجه به سکوت قانون سابق و بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸، جایز دانسته است. متن این نظریه از این قرار است: «در خصوص قتل عمدی شخص بهائی از حیث قصاص یا دبه، با توجه به ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری [مصوب ۱۳۷۸]، تصمیم‌گیری می‌شود و در مورد شخص وهابی نیز در صورت تردید، مرجع قضایی به همین نحو اقدام می‌نماید؛ ولی از حیث جنبه عمومی، مقررات ماده ۲۰۸ ق.م.ا. اطلاق دارد و حاکم بر قضیه است.»

لازم به ذکر است نظریه فوق‌الذکر در زمان حاکمیت قانون سابق صادر شده و در قانون جدید مجازات اسلامی با وجود حکم مذکور در ماده ۳۱۰ نوبت به رجوع محاکم به منابع اسلامی و فتاوی فقهی نمی‌رسد؛ اما این نظریه از این حیث که رجوع به منابع اسلامی و فتاوی فقهی معتبر را در صورت سکوت قانون جایز دانسته، می‌تواند در کنار اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری، مورد استناد محاکم قرار گیرد.

### ۳- قتل مسلمان توسط کافر

در فقه امامیه چنانچه قاتل، کافر و مقتول، مسلمان باشد، قاتل در صورت تقاضای اولیاءدم مقتول، قصاص می‌شود؛ اعم از اینکه کافر ذمی باشد یا مستامن و یا معاهد و در این حالت عدم کفایت در دین بین قاتل و مقتول مانع قصاص قاتل نمی‌باشد. البته قول مشهور فقهای امامیه در رابطه با قتل مسلمان توسط قاتل کافر این است که قاتل و اموال او به اولیاءدم مقتول داده می‌شود و اولیاءدم مخیر هستند که او را قصاص کنند یا به بردگی بگیرند، مگر این‌که قاتل مسلمان شود که در این صورت اولیاءدم تنها می‌توانند او را قصاص نمایند (محقق حلی، ۱۹۶/۴؛ شهید اول، ۲۶۹).

مستند این حکم روایتی از امام صادق (ع) است که در پاسخ به سوالی درباره قتل مسلم توسط نصرانی بیان شده است. مطابق این روایت: «عن ضریس الكناسی عن أبي جعفر فی نصرانی قتل مسلما فلما أخذ أسلم قال اقتله به قیل و إن لم یسلم - قال یدفع إلی أولیاء المقتول فإن شاءوا قتلوا و إن شاءوا عفوا و إن شاءوا استرقوا قیل و إن کان معه مال قال دفع إلی أولیاء المقتول هو و ماله»، چنانچه قاتل، مسلمان نشود خودش و مالش به اولیاءدم مقتول داده می‌شود (حر عاملی، ۱۱۱/۲۹).

همان‌طور که گفته شد حکم مذکور، نظر مشهور فقهای امامیه است و به گفته شهید ثانی در کتاب مسالک، مخالفی در بین فقها در رابطه با این نظر وجود ندارد (عاملی، ۱۴۴/۱۵)، به جز ابن ادریس حلی که اخذ مال قاتل توسط اولیاءدم مقتول را تنها پس از استرقاق قاتل جایز می‌داند و در صورت قصاص قاتل توسط اولیاءدم، آنها حق اخذ اموال قاتل را نخواهند داشت (ابن ادریس، ۳۵۱/۳).

سوالی که در اینجا قابل طرح می‌باشد این است که حکم قتل مسلمان توسط کافر در نظام حقوقی ایران چیست؟ در رابطه با حکم استرقاق قاتل باید گفت که امروزه با توجه به لغو بردگی در کشورهای جهان چنین مجازاتی موضوعاً منتفی شده است و لذا در نظام حقوقی ایران نیز نمی‌توان چنین مجازاتی را برای قاتل کافر در نظر گرفت، کما اینکه قانون مجازات اسلامی نیز در مقام بیان مجازات قاتل کافر، از این مجازات سخنی به میان نیاورده است.

اما در رابطه با حکم تعلق اموال قاتل به اولیاءدم مقتول افزون بر حق قصاص، که نظر مشهور فقهای امامیه می‌باشد، باید گفت قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲ در مقام بیان مجازات کافری که مرتکب قتل مسلمان می‌شود، از چنین مجازاتی سخن نگفته‌اند و تنها مجازات قصاص نفس را برای قاتل در نظر گرفته‌اند. بنابراین محاکم ایران نمی‌توانند در مقام عمل افزون بر تعیین مجازات قصاص نفس برای قاتل به تقاضای اولیاءدم، حکم به تعلق اموال قاتل به اولیاءدم مقتول را نیز صادر نمایند؛ به جهت اینکه چنین کیفری، خلاف اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها به نظر می‌رسد.

لازم به ذکر است که استناد به اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ و رجوع به نظر مشهور فقهای امامیه برای تعیین مجازات تعلق اموال قاتل به اولیاءدم مقتول نیز صحیح و موجه به نظر نمی‌رسد، به جهت اینکه رجوع به منابع معتبر اسلامی و یا فتاوی معتبر فقهی برای یافتن حکم قضیه، منحصر به موردی است که قانون نسبت به آن قضیه و حکم آن سکوت کرده باشد، در حالی که مساله مجازات کافری که مرتکب قتل مسلم می‌شود، در قانون بیان شده و مورد از موارد سکوت قانون محسوب نمی‌شود؛ چرا که مقنن در مقام بیان مجازات چنین فردی صرفاً به تعیین مجازات قصاص نفس اقدام کرده است.

بنابراین تعلق هر گونه مالی از قاتل کافر به اولیاءدم مقتول مسلمان تنها در قالب دیه و آن هم پس از مصالحه و اخذ رضایت قاتل امکان‌پذیر است؛ چرا که به موجب ماده ۳۵۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در موارد قتل عمدی چنانچه قصاص مشروط به رد فاضل دیه نباشد، تبدیل قصاص به دیه مستلزم مصالحه با مرتکب و اخذ رضایت اوست. در رابطه با مجازات قصاص نفس نیز در این مورد، عدم کفایت در دین، مانع ثبوت قصاص نفس نمی‌باشد و قاتل با تقاضای اولیاءدم مقتول، قصاص می‌شود.

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در ماده ۲۰۷ به طور کلی مقرر داشته بود: «هرگاه مسلمانی کشته شود، قاتل قصاص می‌شود...» بنابراین در زمان حاکمیت قانون

سابق، اطلاق این ماده دلالت بر قصاص قاتل، اعم از مسلمان و کافر داشت. به عبارت بهتر، این ماده، تصریح به صورتی نداشت که شخص کافر مرتکب قتل مسلمان شود، اما حکم این حالت از مفهوم این ماده به دست می‌آمد (زراعت، ۹۳).

اما در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ قصاص قاتل کافر به سبب قتل مسلمان در تبصره ماده ۳۰۱ و صدر ماده ۳۱۰ به صراحت بیان شده است. مطابق تبصره ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲: «چنانچه مجنی‌علیه مسلمان باشد، مسلمان نبودن مرتکب، مانع قصاص نیست.» شورای نگهبان در مواجهه با این تبصره در لایحه مجازات اسلامی که از واژه‌های «مقتول» و «قاتل» استفاده شده بود، مرقوم داشت: «در تبصره ماده ۲۹۹ [۳۰۱ فعلی] باید کلمه «مقتول» به «مجنی‌علیه» و کلمه «قاتل» به «مرتکب» تبدیل گردد (نظریه شماره ۴۸۰۶۳/۳۰/۹۱ شورای نگهبان، مورخ ۱۳۹۱/۶/۲۶، ایراد بیستم به لایحه مجازات اسلامی).

ماده ۳۱۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نیز مقرر می‌دارد: «هرگاه غیرمسلمان، مرتکب جنایت عمدی بر مسلمان، ذمی، مستامن یا معاهد شود، حق قصاص ثابت است. در این امر، تفاوتی میان ادیان، فرقه‌ها و گرایش‌های فکری نیست...» منظور از غیرمسلمان در این ماده، اعم است از ذمی، مستامن، معاهد، در حکم مستامن و کلیه کسانی که از شمول عناوین مذکور خارج هستند (آقایی‌نیا، ۱/۱۷۱).

اداره حقوقی قوه قضائیه نیز در نظریه مشورتی ۷/۹۵۳۴-۷/۱۱/۱۳-۷۱ اظهار داشته است: «با احراز مسلمان بودن و اسلام، فرقی بین شیعه و سنی بودن و سایر فرق و مذاهب اسلامی وجود ندارد و طفل ناشی از زنا که والدین طبیعی او مسلمان باشند، نیز حکم مسلمان را دارد.»

بنابر آنچه بیان شد در مقام مقایسه میان دو قانون سابق و فعلی در خصوص قتل مسلمان توسط کافر باید گفت علی‌رغم آن‌که قانون سابق در ماده ۲۰۷ به طور کلی به قصاص قاتل در صورت مسلمان بودن مقتول اشاره می‌کرد و این اطلاق، قاتل مسلمان و غیرمسلمان را در بر می‌گرفت، با این حال قانون جدید در اقدامی شایسته و در قالب ماده

۳۱۰ و تبصره ماده ۳۰۱، این فرض را صراحتاً بیان نموده و در خصوص آن تعیین تکلیف کرده است که یکی از پیشرفت‌های این قانون محسوب می‌شود.

#### ع- قتل کافر توسط کافر

مطابق فتوای فقهای امامیه، ذمی به سبب قتل ذمی قصاص می‌شود و تفاوتی بین ملت و آیین کفار وجود ندارد. صاحب جواهر در این خصوص به عدم اختلاف نظر بین فقهای امامیه درباره قصاص ذمی به سبب قتل ذمی اشاره کرده است (نجفی، ۱۵۵/۴۲). این نظر مبتنی بر روایاتی است از جمله: «علی بن ابراهیم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبدالله ع أن أمير المؤمنين ع كان يقول يقتص للنصراني و اليهودي و المجوسی بعضهم من بعض و يقتل بعضهم ببعض إذا قتلوا عمدا.» (کلینی، ۳۱۰/۷)

ایشان در ادامه به چند دلیل برای این حکم استناد می‌کند که عبارتند از عمومیت آیه «النفس بالنفس» و اینکه کفار همچون ملت واحدی هستند و تفاوتی بین آنها وجود ندارد و همچنین روایتی از امام صادق (ع) که می‌فرماید: «أن أمير المؤمنين (ع) كان يقول: يقتص لليهودي و النصراني و المجوسی بعضهم من بعض، و يقتل بعضهم ببعض إذا قتلوا عمدا.»<sup>۱</sup> همان‌طور که گفته شد تفاوت آیین قاتل و مقتول نیز در این مورد، موثر در مقام نیست و در هر صورت ذمی در قبال ذمی قصاص خواهد شد (امام خمینی، ۵۲۰/۲).

آیت الله خوئی نیز دلیل قصاص ذمی به واسطه قتل ذمی را عمومات و اطلاقات بیان کرده است (خوئی، ۴۲ موسوعه/۷۷). دلیل چنین فتوایی شاید این باشد که کافر ذمی با توجه به حقوق ناشی از عقد ذمه، حیاتش مورد حمایت جامعه اسلامی قرار دارد و تعرض به او موجب اعمال مجازات نسبت به شخص متعرض می‌گردد (قرضاوی، ۲۷). در صورت مرد بودن قاتل و زن بودن مقتول نیز قاعده رد فاضل دیده که در مورد قاتل و مقتول مسلمان وجود دارد، در مورد قاتل و مقتول کافر نیز اجرا می‌شود.

۱. وسائل الشیعه، باب ۴۸، من أبواب القصاص فی النفس، حدیث ۱.

ماده ۳۸۲ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ در این خصوص مقرر می‌دارد: «هرگاه زن مسلمانی عمداً کشته شود، حق قصاص ثابت است لکن اگر قاتل، مرد مسلمان باشد، ولی دم باید پیش از قصاص، نصف دیه کامل را به او بپردازد و اگر قاتل، مرد غیرمسلمان باشد، بدون پرداخت چیزی قصاص می‌شود. در قصاص مرد غیرمسلمان به سبب قتل زن غیرمسلمان، پرداخت مابه‌التفاوت دیه آنها لازم است.» از طرف دیگر اگر قاتل، زن و مقتول، مرد باشد اولیاء دم مقتول نمی‌توانند افزون بر قصاص قاتل، مابه‌التفاوت دیه را نیز از او اخذ نمایند؛ همانند جایی که قاتل، زن مسلمان و مقتول، مرد مسلمان باشد.

مطابق ماده ۳۷۴ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲: «هرگاه دیه جنایت، بیش از دیه مقابل آن جنایت در مرتکب باشد مانند اینکه زنی، مردی یا غیرمسلمانی، مسلمانی را عمداً به قتل برساند یا دست وی را قطع کند، اگر مرتکب یک نفر باشد، صاحب حق قصاص افزون بر قصاص، حق گرفتن فاضل دیه را ندارد...»

شهید ثانی دلیل عدم امکان اخذ فاضل دیه از قاتل افزون بر قصاص او را این‌طور بیان کرده که جانی هیچ‌گاه بیشتر از جان خود جنایت نمی‌کند<sup>۱</sup> و تنها بدهکاری قاتل، جان اوست که با قصاص او استیفاء می‌شود و لذا اولیاء دم نمی‌توانند علاوه بر قصاص، فاضل دیه را نیز از قاتل مطالبه نمایند (شهید ثانی، ۵۹/۱۰). لازم به ذکر است در خصوص قتل غیرذمی توسط کافر ذمی ظاهراً نظر فقهای امامیه بر عدم قصاص و عدم امکان اخذ دیه از قاتل می‌باشد؛ به دلیل این‌که فقها ثبوت قصاص نفس را تنها در فرض قتل ذمی توسط ذمی مطرح کرده‌اند و از طرف دیگر با توجه به اینکه کافر حربی شرایط ذمه را نپذیرفته جان و مال او حرمت ندارد و محقون‌الدم محسوب نمی‌شود و لذا قاتل او نیز محکوم به قصاص و دیه نخواهد شد (شهید ثانی، ۶۱/۱۰؛ اصفهانی، ۹۰/۱۱).

البته در میان فقهای امامیه، ظاهراً صاحب جواهر قائل به قصاص قاتل ذمی به واسطه قتل غیرذمی می‌باشد به دلیل اینکه ذمی در تنها در قبال مسلمین ملتزم به شرایط ذمه شده است و در ارتباط کفار با یکدیگر، تفاوتی بین ذمی و حربی وجود ندارد (نجفی، ۱۵۶/۴۲).

۱. «لأن الجانی لا یجنى علی أكثر من نفسه.»



در رابطه با حکم قتل کافر توسط کافر در نظام حقوقی ایران باید گفت که قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در ماده ۲۱۰ تنها به موضوع قتل ذمی توسط ذمی پرداخته بود و مجازات قصاص را برای قاتل در نظر گرفته بود. مطابق این ماده: «هرگاه کافر ذمی عمدا کافر ذمی دیگر را بکشد، قصاص می شود اگرچه پیرو دو دین مختلف باشند و اگر مقتول زن ذمی باشد، باید ولی او قبل از قصاص نصف دیه مرد ذمی را به قاتل بپردازد.»

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این ماده، جاری شدن حکم قصاص در صورت غیرمسلمان بودن مقتول را مشروط به ذمی بودن او کرده بود که از مفهوم مخالف آن استنباط می‌شد که اگر مقتول، کافر غیرذمی باشد، حتی در صورت غیرذمی بودن قاتل، قصاص در مورد او قابل اجرا نمی‌باشد. به همین دلیل برخی حقوق‌دانان معتقد بودند که مفهوم ماده ۲۱۰، بیانگر آن است که اگر کافر حربی، مرتکب قتل کافر حربی شود، قصاص صورت نمی‌گیرد (زراعت، ۱۸۰). این دسته از حقوق‌دانان در زمان حاکمیت قانون جدید نیز بر این عقیده استوارند که مفهوم ماده ۳۱۰ بیانگر آن است که اگر کافر حربی، مرتکب قتل کافر حربی شود، قصاص صورت نمی‌گیرد (زراعت، ۴۱۹).

به موجب ماده ۳۱۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در صورتی که غیرذمی مرتکب قتل ذمی، مستامن و یا معاهد بشود، حق قصاص ثابت است اما در صورتی که کافر ذمی، مستامن و یا معاهد مرتکب جنایتی بر کافر غیرذمی، غیرمستامن و غیرمعاهد بشوند، محکوم به قصاص نخواهند شد و تنها به مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم تعزیرات (مواد ۶۱۲ و ۶۱۴) محکوم خواهند شد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود قانون جدید مجازات اسلامی در خصوص قتل غیرذمی توسط ذمی، مستامن یا معاهد، نظر مشهور فقهای امامیه مبنی بر عدم ثبوت قصاص بر قاتل را پذیرفته و به صراحت آن را بیان داشته است. عدم اشاره قانون‌گذار به ثبوت دیه بر ذمه قاتل نیز بیان‌گر آن است که قتل غیرذمی در نظام حقوقی ایران تنها موجب ثبوت مجازات تعزیری بر ذمه قاتل می‌شود؛ اعم از این‌که قاتل، مسلمان باشد یا کافر ذمی.

همچنین باید توجه داشت که موضوع قتل ذمی توسط غیرذمی و بالعکس، قتل غیرذمی توسط ذمی در قانون سابق مسکوت مانده بود که این مساله از نواقص و ایرادات قانون سابق به شمار می‌آمد. به عبارت دیگر، در قانون قدیم، ماده‌ای به شکل ماده ۳۱۰ که حالات مختلف را بیان می‌کند، وجود نداشت و قسمتی از حکم ماده ۳۱۰، مفهوم مخالف ماده ۲۱۰ قانون سابق بود (زراعت، ۴۱۹).

البته در خصوص قتل ذمی توسط غیرذمی شاید این امکان وجود داشت که بتوان با قیاس اولویت قائل به ثبوت قصاص نفس بر قاتل شد؛ بدین صورت که وقتی به موجب ماده ۲۱۰ قانون سابق، ذمی به واسطه قتل ذمی قصاص می‌شد، به طریق اولی کافر غیرذمی نیز به واسطه قتل کافر ذمی می‌توانست قصاص بشود. در حال حاضر ذکر اقسام کفار در قانون جدید و تعیین تکلیف راجع به هر یک از آن‌ها، از اقدامات شایسته این قانون محسوب می‌شود و به کاهش مشکلات عملی کمک خواهد نمود.

لازم به ذکر است یکی از فروض جنایت بر کافر توسط کافر در قانون جدید همانند قانون سابق مسکوت مانده است و آن، جنایت بر کافر غیرذمی توسط کافر غیرذمی است. با توجه به این‌که ماده ۳۱۰ قانون فعلی به بیان فروض مختلف جنایت بر کافر توسط کافر پرداخته است، بهتر بود که قانون‌گذار این فرض را نیز مدنظر قرار می‌داد و صراحتاً در خصوص آن تعیین تکلیف می‌نمود. البته همان‌طور که قبلاً گفته شد در خصوص این فرض برخی حقوق‌دانان چه در قانون سابق و چه در قانون فعلی با توجه به مفهوم مواد ۲۱۰ قانون سابق و ۳۱۰ قانون فعلی بر این عقیده‌اند که کافر غیرذمی در قبال کافر غیرذمی قصاص نخواهد شد. همچنین مطابق قول فقهای امامیه نیز با توجه به این‌که جان و مال کفار حربی فاقد حرمت است و این دسته از کفار، محقون‌الدم به حساب نمی‌آیند، چنانچه مجنی‌علیه، کافر غیرذمی باشد، جانی اعم از ذمی و غیرذمی به قصاص محکوم نخواهد شد. بنابراین به نظر می‌رسد در نظام حقوقی ایران نیز چنانچه غیرذمی مرتکب جنایت عمدی بر غیرذمی گردد، تنها به مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم (تعزیرات) مذکور در مواد ۶۱۲ و ۶۱۴ قانون تعزیرات محکوم خواهد شد.

## ۵- تغییر دین جانی یا مجنی‌علیه پس از جنایت

مسئله مهمی که در رابطه با محورهای سه‌گانه پیش‌گفته قابل طرح است، بحث تغییر دین جانی یا مجنی‌علیه پس از ایراد جنایت و تاثیر آن در مسئولیت مرتکب می‌باشد. در این رابطه چند فرض قابل طرح است:

۱- چنانچه کفری مرتکب قتل کافری شود و پس از آن مسلمان شود، مطابق نظر فقهای امامیه قصاص نخواهد شد و در صورتی که مقتول، کافر ذمی باشد، به پرداخت دیه مقتول محکوم می‌شود (محقق حلی، ۱۹۶/۴؛ نجفی، ۱۵۸/۴۲؛ امام خمینی، ۵۲۰/۲؛ خویی، ۴۲ موسوعه/۷۷).

در نظام حقوقی ایران نیز علی‌رغم سکوت قانون سابق، قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ تبصره ۲ ماده ۳۱۰ صراحتاً این فرض را مطرح نموده است. مطابق این تبصره: «اگر مجنی‌علیه غیرمسلمان باشد و مرتکب پیش از اجرای قصاص، مسلمان شود، قصاص ساقط و علاوه بر پرداخت دیه به مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات»، محکوم می‌شود.»

بر این اساس هرگاه کافری مرتکب قتل کافری شود و بعد مسلمان شود، به دلیل عموم روایت «لا یقتل مسلم بکافر» و بنا به تصریح تبصره ۲ ماده ۳۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، قصاص نخواهد شد (میرمحمدصادقی، ۱۵۳/۱). در این تبصره، به انگیزه مرتکب در مسلمان شدن پیش از اجرای قصاص اشاره نشده است و این به معنای آن است که صرف مسلمان شدن حتی اگر به قصد فرار از قصاص باشد، کافی برای سقوط قصاص است (آقائی‌نیا، ۱۷۰/۱).

شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور در رای شماره ۵۶۹۲-۶۹/۱۲/۴ در این خصوص چنین آورده است: «با توجه به اینکه اهل حق اصولاً و فروعاً معلوم نیست مسلمان باشند و اگر چنانچه غالی هم باشند، باز هم حکم معلوم است، بنابراین در صورتی که محکوم‌علیه واقعاً مسلمان شده باشد (نه برای فرار از مجازات)، یکی از شرایط معتبر در قصاص یعنی تساوی در دین از بین رفته و مورد را نمی‌توان محکوم به قصاص نمود. قابل ذکر است که در این باب در خصوص قصاص، نظر فقهای شیعه بلکه مسلم نزد آنان ملاک تا هنگام استیفای قصاص است.» لازم به ذکر است تنها فرضی که از فروض چندگانه تغییر دین جانی یا مجنی‌علیه پس از جنایت، در قانون جدید مجازات اسلامی مورد تصریح قانون‌گذار قرار گرفته است،

همین فرض است و سایر فروضی که در ادامه بیان خواهد شد، در قانون بیان نشده است که سکوت قانون‌گذار در این موارد می‌تواند قانون جدید را با انتقاداتی مواجه سازد و اختلاف نظرهایی را در مقام عمل به وجود آورد. به همین دلیل به اختصار به بیان این فروض و نظر فقها در خصوص آنها خواهیم پرداخت.

– حالت دوم علاوه بر حالتی که قانون بدان تصریح کرده است، زمانی است که مسلمانی مرتکب قتل کافر شود و پس از ارتکاب قتل، خود او نیز کافر گردد. در این مورد اغلب فقهای امامیه به دلیل عدم تساوی جانی و مجنی‌علیه در زمان جنایت، قائل به سقوط قصاص و ثبوت دیه بر ذمه جراح (البته در صورت ذمی بودن مجروح) شده‌اند (محقق حلی، ۱۹۸/۴؛ نجفی، ۱۶۵/۴).

شهید ثانی در توجیه چنین حکمی وجود کفایت بین قاتل و مقتول هم در زمان ایراد جنایت و هم در زمان مرگ مقتول را لازم می‌داند و لذا در این فرض چون جراح در زمان ایراد جنایت، مسلمان و مجروح، کافر است، کفایت بین آنها وجود ندارد و لذا ارتداد جراح پس از ایراد جراحت نیز باعث ثبوت قصاص بر او نخواهد شد، هر چند در زمان فوت مجروح، کفایت بین آنها برقرار شده است. البته چون جراحت وارده بر کافر ذمی، مضمون به دیه است، جراح باید دیه جنایت بر ذمی را بپردازد (شهید ثانی، ۱۵۳/۱۵).

برخی فقها نیز در این فرض، قائل به ثبوت قصاص بر مرتکب شده‌اند. مرحوم آیت الله خوئی در مبانی تکمله المنهاج، با ذکر این دلیل که تنها قتل مسلمان در قبال کافر، از اطلاق ادله قصاص نفس خارج می‌شود، قصاص را در این فرض ثابت می‌داند؛ به جهت اینکه جراح پس از ایراد جراحت مرتد شده و لذا قصاص او در قبال قتل کافر، قصاص مسلم در قبال کافر محسوب نمی‌شود (خوئی، ۴۲ موسوعه/۸۲). به هر حال با توجه به سکوت قانون جدید در خصوص حکم این مورد همانند قانون سابق، به نظر می‌رسد که در مقام عمل، نظر مشهور فقهای امامیه مبنی بر عدم قصاص قاتل قابل اجرا باشد.

– حالت سوم آن است که در زمان ایراد جراحت، جراح، مسلمان و مجروح، غیرمسلمان باشد و سپس مجروح بعد از ایراد جراحت و قبل از وفات، مسلمان شود. در

این فرض نیز عقیده فقهای امامیه بر عدم قصاص قاتل است به دلیل اینکه برابری در دین بین جراح و مجروح در زمان ایراد جراحت وجود نداشته است. مطابق نظر فقهای قاتل در این فرض نه به قصاص نفس محکوم خواهد شد و نه قصاص عضو و در صورت ذمی بودن مقتول، قاتل به پرداخت دیه ذمی محکوم خواهد شد (محقق حلی، ۱۹۸/۴؛ نجفی، ۱۵۲/۴۲؛ امام خمینی، ۵۲۰/۲؛ خویی، ۴۲ موسوعه/۷۹).

شهید ثانی در مسالك، دليل عدم ثبوت قصاص در این فرض را این طور بیان کرده است که چون جنایت در زمان وقوع، مضمون به قصاص نبوده است، در زمان استقرار (وفات) نیز مضمون به قصاص نمی باشد (شهید ثانی، ۱۴۷/۱۵). البته ثبوت دیه نفس در این فرض، منوط به این است که مقتول در زمان ایراد جراحت، کافر ذمی باشد و در صورتی که مقتول در این زمان، مرتد یا کافر حربی باشد، در ثبوت یا عدم ثبوت دیه بین فقهای اختلاف نظر وجود دارد. صاحب شرایع در این مورد قائل به عدم ثبوت دیه شده، با این استدلال که اصل جنایت مضمون به دیه نبوده و لذا سرایت آن نیز مضمون به دیه نمی باشد (محقق حلی، ۱۹۷/۴). شهید ثانی در توضیح عبارت صاحب شرایع، در باب ثبوت یا عدم ثبوت دیه در چنین فرضی، دو قول بین فقهای را مطرح و دلیل هر یک را بیان می کند و سپس قول به عدم ثبوت دیه را اقوی می داند (شهید ثانی، ۱۴۸/۱۵). قول اول بین فقهای، عدم ثبوت دیه است به اعتبار زمان ایراد جراحت و قول دوم، ثبوت دیه است به اعتبار زمان استقرار جنایت. فقهای نظیر صاحب جواهر و مرحوم امام قائل به عدم ثبوت دیه شده اند (نجفی، ۱۶۰/۴۲؛ امام خمینی، ۵۲۱/۲).

در میان فقهای، آیت الله خویی در مبانی تکمله المنهاج قائل به ثبوت دیه شده است، با این استدلال که مقتول هر چند در زمان ایراد جراحت، مرتد یا حربی بوده اما به لحاظ اینکه در زمان استقرار جنایت، مسلمان شده است، خون او هدر نیست (خویی، ۴۲ موسوعه/۷۹).

به طور کلی می توان گفت که نظر اغلب فقهای امامیه بر عدم ثبوت دیه در چنین فرضی است. همچنین به نظر می رسد محاکم در صورت تحقق چنین فرضی با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ باید مطابق نظر مشهور فقهای امامیه عمل نمایند.

بنابراین با توجه به مطالب پیش گفته می توان نتیجه گرفت که مسلمان شدن مجنی علیه غیر مسلمان بعد از جنایت و قبل از وفات، تاثیری در عدم قصاص جانی مسلمان ندارد. این نظر در بین حقوق دانان نیز مورد پذیرش واقع شده است (صادقی، ۱۵۱؛ گلدوزیان، ۳۰۱).

- حالت چهارم، زمانی است که جانی و مجنی علیه در زمان ایراد جراحت، هر دو مسلمان باشند و مجنی علیه پس از جنایت و قبل از وفات، مرتد شود. مطابق نظر فقهای امامیه در چنین حالتی قصاص و دیه نفس، ساقط می شود به دلیل اینکه مجنی علیه هر چند در زمان ایراد جنایت، محقون الدم بوده است اما به واسطه ارتداد، در زمان فوت، مهدورالدم شده است و لذا جانی به سبب قتل نفس، مواخذه نخواهد شد چون نفس مجنی علیه حرمتی ندارد (محقق حلی، ۱۹۷/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۸/۱۵). لازم به ذکر است سقوط قصاص و دیه نفس در این فرض، منوط به بقاء مجنی علیه بر ارتداد تا زمان وفات است و چنانچه مجنی علیه بعد از جنایت، مرتد شود و مجدداً قبل از مرگ، توبه نموده و مسلمان گردد، قصاص نفس ثابت است (نجفی، ۱۶۱/۴۲؛ خویی، ۴۲ موسوعه/۸۰).

در رابطه با سقوط یا عدم سقوط قصاص عضو در این حالت بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. برخی فقهای امامیه، نظیر شیخ طوسی در المبسوط و الخلاف و همچنین آیت الله خویی در مبانی تکمله المنهاج، قائل به سقوط قصاص عضو شده اند (طوسی، ۲۸/۷؛ طوسی، ۱۶۵/۵، خویی، ۴۲ موسوعه/۸۰). اما اکثر فقهای امامیه در این زمینه قائل به ثبوت قصاص عضو بر جانی هستند. مهم ترین دلایلی که این دسته از فقها برای ثبوت قصاص عضو بیان کرده اند این است که قصاص عضو از قصاص نفس، مستقل است و دخول قصاص عضو در قصاص نفس، مقتضی سقوط قصاص عضو در صورت سقوط قصاص نفس به طور مطلق نمی باشد. از طرف دیگر قصاص عضو در حالت تکافؤ و برابری جانی و مجنی علیه ثابت شده و اکنون دلیلی برای سقوط آن وجود ندارد و بقاء قصاص عضو استصحاب می شود و داخل در عموم «و الجروح قصاص» می گردد. البته مطابق نظر این دسته از فقها قصاص عضو باید توسط ولی دم مسلمان استیفاء شود تا موجب سلطه کافر بر مسلم نشود و در صورت فقدان ولی دم مسلمان، توسط امام مسلمین استیفاء می شود (شهید ثانی، ۱۵۰/۱۵؛ نجفی، ۱۶۲/۴۲؛ محقق حلی، ۱۹۸/۴).

بدیهی است در کلیه حالات فوق بنا به تصریح ماده ۳۱۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و تبصره ۲ آن و با توجه به ماده ۴۴۷، پرداخت دیه بر عهده قاتل می‌باشد و امکان تعزیر وی نیز، بر اساس ماده ۶۱۲ قانون تعزیرات وجود دارد. بر اساس این ماده: «هرکس مرتکب قتل عمد شود و شاکی نداشته یا شاکی داشته ولی از قصاص گذشت کرده باشد و یا به هر علت قصاص نشود، در صورتی که اقدام وی موجب اخلال در نظم و صیانت و امنیت جامعه یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد، دادگاه مرتکب را به حسب از سه تا ده سال محکوم می‌نماید.» (میرمحمدصادقی، ۱۵۳/۱)

### نتایج مقاله

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در مبحث شرایط عمومی قصاص نفس و در موضوع کفایت جانی و مجنی‌علیه در دین، با بیان فروعی که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مبهم یا مسکوت مانده بود تا حد زیادی به مرتفع شدن مشکلات عملی ناشی از نقص یا ابهام قانون سابق در این زمینه کمک کرده است که از نقاط قوت قانون جدید به حساب می‌آید. البته مواردی نیز قابل طرح است که قانون جدید نیز همانند قانون سابق به آنها توجهی نکرده و آنها را مسکوت گذاشته که از نقاط ضعف قانون جدید محسوب می‌شود. با توجه به مطالب بیان شده در این تحقیق و مقایسه دو قانون مصوب ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲ در این موضوع، می‌توان به اجمال، نقاط قوت قانون جدید نسبت به قانون سابق را از این قرار دانست:

الف. مواد ۳۰۱ و ۳۱۰ قانون جدید به صراحت بیان کرده‌اند که مسلمان به سبب قتل کافر اعم از ذمی و غیرذمی قصاص نخواهد شد، بلکه به پرداخت دیه ذمی و مجازات تعزیری محکوم می‌شود در حالی که در قانون سابق، قانون‌گذار در مواد ۲۰۷ و ۲۰۹، به‌طور کلی به لزوم مسلمان بودن مجنی‌علیه برای اجرای قصاص اشاره کرده بود و در خصوص قتل کافر توسط مسلمان حکم صریحی بیان نکرده بود. تصریح به حکم قتل کافر توسط مسلمان به جای کلیت قانون سابق از پیشرفت‌های قانون جدید محسوب می‌شود. ریشه این موضوع این

روایت است: «عن أبي جعفر (ع) قال: لا يقاد مسلم بدمي في القتل و لا في الجراحات و لكن يؤخذ من المسلم جنايته للذمي - على قدر دية الذمي ثمانمائة درهم.»

ب. در خصوص قتل مسلمان توسط کافر نیز ماده ۳۱۰ و تبصره ماده ۳۰۱ قانون جدید به صراحت تعیین تکلیف کرده است در حالی که قانون سابق در مواد ۳۰۷ و ۳۰۹ به طور کلی به مسلمان بودن مجنی علیه اشاره داشت و حکم قتل مسلمان توسط کافر از اطلاق آن مواد برداشت می شد. بنابراین تصریح به حکم قتل مسلمان توسط کافر به جای اطلاق و کلیت قانون سابق از نقاط قوت قانون جدید محسوب می شود. ابتدای این امر بر روایتی از امام صادق (ع) است: «عن أبي جعفر (ع) في نصراني قتل مسلما فلما أخذ أسلم قال اقتله به قيل و إن لم يسلم - قال يدفع إلى أولياء المقتول فإن شاء و اقتلوا و إن شاءوا عفوا و إن شاءوا استرقوا قيل و إن كان معه مال قال دفع إلى أولياء المقتول هو و ماله.»

ج. ماده ۳۱۰ قانون جدید به تعزیر قاتل مسلمان به سبب قتل کافر اعم از ذمی و غیر ذمی، تصریح کرده است، در حالی که ماده ۲۰۸ قانون مصوب ۱۳۷۰، شامل این مورد نمی شد؛ چرا که این ماده تنها به تعزیر قاتل در صورتی اشاره داشت که قاتل قابل قصاص باشد و به علت فقدان شاکی یا گذشت او قصاص نشود در صورتی که مسلمان به سبب قتل کافر، قابل قصاص نبود و تحت شمول این ماده قرار نمی گرفت. این خلا با تصویب ماده ۶۱۲ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۷۵ تا حدودی مرتفع شد چرا که این ماده با افزودن عبارت «... و یا به هر علت قصاص نشود...»، تعزیر مسلمان به سبب قتل کافر را نیز دربر می گرفت اما همچنان این ابهام وجود داشت که تعزیر مسلمان منحصر به قتل کافر ذمی است یا قتل کافر غیر ذمی را نیز دربر می گیرد؟ این ابهام با تصویب ماده ۳۱۰ قانون جدید و تصریح به تعزیر قاتل مسلمان به سبب قتل کافر، اعم از ذمی یا غیر ذمی پایان یافت.

د. ماده ۳۱۰ قانون جدید ضمن برشمردن اقسام کفار اعم از ذمی و غیر ذمی به تفکیک، حکم راجع به جنایت هر یک از اقسام کفار بر یکدیگر را بیان نموده است. مطابق این ماده کافر ذمی به سبب جنایت بر کافر غیر ذمی قصاص نخواهد شد و تنها به مجازات تعزیری محکوم می شود در



حالی که کافر غیر ذمی به سبب جنایت عمدی بر کافر ذمی به قصاص محکوم خواهد شد. لازم به ذکر است ماده ۲۱۰ قانون سابق، تنها به بیان حکم قتل ذمی توسط ذمی پرداخته بود و موارد مذکور در فوق، از جمله موارد سکوت قانون سابق محسوب می‌گشت که خوشبختانه در قانون جدید در خصوص آن‌ها به صراحت تعیین تکلیف شده است.

هـ. تبصره ۲ ماده ۳۱۰ قانون جدید، به یکی از فروض تغییر دین جانی یا مجنی‌علیه پس از جنایت، یعنی فرض مسلمان شدن جانی پس از جنایت بر غیرمسلمان، اشاره کرده و حکم آن را صراحتاً مبتنی بر این روایت «قال أبی جعفر (ع) فی نصرانی قتل مسلماً فلما أخذ أسلم قال اقتله به قیل و إن لم یسلم - قال یدفع إلی أولیاء المقتول فإن شاءوا قتلوا و إن شاءوا عفوا و إن شاءوا استرقوا قیل و إن کان معه مال قال دفع إلی أولیاء المقتول هو و ماله» مشخص نموده است در حالی که این فرض در قانون سابق سکوت مانده بود.

و. ماده ۳۱۱ قانون جدید حکم مواردی را که در مسلمان بودن مجنی‌علیه در زمان جنایت تردید می‌شود، با توجه به اصل استصحاب حالت سابق در زمان جنایت، صراحتاً بیان نموده و به سکوت قانون سابق در این زمینه پایان بخشیده است.

موارد فوق، از جمله پیشرفت‌های قانون جدید نسبت به قانون سابق محسوب می‌شود. با این حال، مواردی نیز در قانون جدید همچون قانون سابق مغفول واقع شده و قانون‌گذار در خصوص آنها تعیین تکلیف نکرده است که می‌تواند قانون جدید را با انتقاداتی در این خصوص مواجه سازد و در مقام عمل نیز، دادگاه‌ها را با مشکل مواجه سازد. از جمله این موارد می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره نمود:

اول. قانون جدید همانند قانون سابق در خصوص حکم مسلمانی که به قتل اهل ذمه عادت کرده است، سکوت کرده است که با توجه به اختلاف نظر فقها در این خصوص بهتر بود قانون‌گذار در قانون جدید از طرفی مشخص می‌کرد که با چند بار ارتکاب قتل، می‌توان فردی را معتاد به قتل اهل ذمه دانست و از سوی دیگر در خصوص حکم چنین فردی به صراحت تعیین تکلیف می‌نمود. با توجه به سکوت قانون در این خصوص و با

بررسی اقوال فقهای امامیه به نظر می‌رسد از طرفی معیار اعتیاد فرد به قتل اهل ذمه باید با رجوع به عرف، مشخص شود و امکان تعیین عدد خاصی در این مورد وجود ندارد و از سوی دیگر با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی باید مجازات چنین فردی بر اساس نظر مشهور فقها یعنی کشتن قاتل از باب قصاص نفس تعیین گردد. البته به نظر می‌رسد چنانچه ارتکاب قتل در این فرض به قدری زیاد شود که بتوان آن را مصداقی برای ارتکاب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد به طور گسترده دانست، امکان صدور حکم افساد فی الارض علیه قاتل به موجب ماده ۲۸۶ قانون جدید نیز مهیا باشد، مشروط بر آن‌که سایر شرایط مذکور در این ماده نیز محقق شده باشد. این در حالی است که موضوع قصاص معتاد به قتل اهل ذمه مورد اشاره صریح روایاتی از قبیل این احادیث قرار گرفته است: «سألت أبا عبد الله (ع) عن المسلم - هل يقتل بأهل الذمة قال لا إلا أن يكون معودا لقتلهم فيقتل و هو صاغر.» «سألت أبا عبد الله (ع) عن دماء المجوس و اليهود و النصاری هل علیهم و علی من قتلهم شیء إذا غشوا المسلمین و أظهروا العداوة لهم و الغش قال لا إلا أن يكون متعودا لقتلهم قال و سألته عن المسلم هل يقتل بأهل الذمة و أهل الكتاب إذا قتلهم قال لا إلا أن يكون معتادا لذلك لا يدع قتلهم فيقتل و هو صاغر.» و «عن أبی عبد الله (ع) قال: قلت رجل قتل رجلا من أهل الذمة قال لا يقتل به إلا أن يكون متعودا للقتل.»

دوم. یکی از فروض جنایت بر کافر توسط کافر در قانون جدید همانند قانون سابق مسکوت مانده است و آن، ایراد جنایت بر کافر غیرذمی توسط کافر غیرذمی است. در خصوص این فرض برخی حقوق‌دانان چه در قانون سابق و چه در قانون فعلی با توجه به مفهوم مواد ۲۱۰ قانون سابق و ۳۱۰ قانون فعلی بر این عقیده‌اند که کافر غیرذمی در قبال کافر غیرذمی قصاص نخواهد شد. همچنین مطابق قول فقهای امامیه نیز با توجه به این‌که جان و مال کفار حربی فاقد حرمت است و این دسته از کفار، محقون‌الدم به حساب نمی‌آیند، چنانچه مجنی‌علیه، کافر غیرذمی باشد، جانی اعم از ذمی و غیرذمی به قصاص محکوم نخواهد شد.

سوم. برخی فروض تغییر دین جانی یا مجنی‌علیه در قانون جدید همانند قانون سابق مسکوت مانده و در خصوص آن‌ها تعیین تکلیف نشده است که عبارتند از:

الف) کافر شدن جانی مسلمان پس از جنایت بر کافر. در این خصوص نظر مشهور فقها، عدم قصاص جانی به سبب عدم کفایت در زمان ایراد جنایت است.

ب) مسلمان شدن مجنی علیه کافر پس از جنایت و قبل از وفات. در این مورد نیز نظر مشهور فقها، عدم قصاص جانی به دلیل پیش گفته است.

ج) کافر شدن مجنی علیه مسلمان پس از جنایت و قبل از وفات. در این مورد نظر مشهور فقها، سقوط قصاص و دیه نفس به علت مهدورالدم شدن مجنی علیه در زمان وفات است.

بر این اساس به نظر می رسد که با توجه به رویکرد قانون گذار در تدوین قانون جدید، بهتر بود که در خصوص این موارد نیز به صراحت اعلام موضع می شد تا از اختلاف آراء قضایی در مقام عمل جلوگیری شود. با این حال باید گفت که به طور کلی، قانون جدید در موضوع کفایت جانی و مجنی علیه در دین، نسبت به قانون سابق، پیشرفت قابل ملاحظه ای داشته و حکم بسیاری از مواردی را که در قانون سابق، مسکوت یا مبهم باقی مانده بود، به صراحت مشخص نموده است.

## کتابشناسی

۱. قرآن کریم
۲. آقائی نیا، حسین، جرایم علیه اشخاص (جنایات)، تهران: میزان، ۱۳۹۲ ش.
۳. ابازری فومشی، منصور، شرح قانون مجازات اسلامی، تهران: خط سوم، ۱۳۷۹ ش.
۴. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث والاثار، قم: دارالتفسیر، ۱۴۲۶ ق.
۵. اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ ق.
۶. الهیان، مجتبی، احکام حدود، قصاص، دیات در فقه امامیه، قم: مجتمع آموزش عالی، ۱۳۸۲ ش.
۷. امیدی، جلیل و حسینی، زکریا، جریان قصاص میان مسلمان و غیر مسلمان از منظر فقه اسلامی و حقوق ایران، فقه مقارن، شماره ۴، ص ۶۵-۸۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ ش.
۸. بخشی زاده اهری، امین، محشای قانون مجازات اسلامی از منظر دکترین و طراحان سوال، تهران: اندیشه عصر، ۱۳۹۲ ش.
۹. بغدادی، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة (للشیخ المفید)، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. بندرجی، محمدرضا، مقوله کفر در قلمرو حقوق اسلام، ماهنامه دادرسی، شماره ۲۳، ص ۵۴-۶۱، آذر و دی ۱۳۷۹.
۱۱. حاجی ده آبادی، احمد، تأملی پیرامون قصاص مسلمان در مقابل کافر، مجله نامه مفید، شماره ۴۰، ص ۳۹-۶۲، بهمن و اسفند ۱۳۸۲.
۱۲. حلبی، ابوالصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. حلّی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ق.
۱۴. حلّی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
۱۵. زراعت، عباس، شرح قانون مجازات اسلامی (بخش قصاص)، تهران: ققنوس، ۱۳۷۹ ش.
۱۶. همو، قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۰ ش.
۱۷. همو، شرح مختصر قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲)، تهران: ققنوس، ۱۳۹۲ ش.
۱۸. شریعتی، روح الله، اقلیت‌های دینی، تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۵ ش.
۱۹. شکری رضا و سیروس، قادر، قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی، تهران: مهاجر، ۱۳۸۷ ش.
۲۰. صادقی، محمدهادی، حقوق جزای اختصاصی (۱) جرایم علیه اشخاص، تهران: میزان، ۱۳۷۶ ش.

۲۱. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ۱۳۸۷ش.
۲۲. هـمو، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى، بيروت: دارالكتاب العربي، ۱۴۰۰ق.
۲۳. هـمو، الخلاف، ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
۲۴. هـمو، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ۱۴۰۷ق.
۲۵. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، اللمعة الدمشقية فی فقه الإمامیه، بيروت: دار التراث الدار الإسلامية، ۱۴۱۰ق.
۲۶. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - کلانتری)، قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
۲۷. هـمو، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۱۵، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۲۸. عاملی، محمد بن حسن بن علی الحر، وسائل الشیعه الی تحصیل الشریعه، با تحقیق الربانی عبدالرحیم الشیرازی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۲۹. عمید زنجانی، عباسعلی، حقوق اقلیتها، تهران: انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰ش.
۳۰. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در پرتو نظرات شورای نگهبان، تهران: پژوهشکده شورای نگهبان، ۱۳۹۳ش.
۳۱. قرضای، یوسف، غیرمسلمانان در جامعه اسلامی، ترجمه دشتی، تهران: احسان، ۱۳۸۲ش.
۳۲. کلانتری، کیومرث؛ کریمی، قهرمان، قتل عمد غیرمسلمان در حقوق کیفری اسلام و ایران، مجله پژوهش حقوق عمومی، شماره ۳۲، ص ۲۶۵-۲۹۲، بهار ۱۳۹۰ش.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الإسلامیه، تهران: ایران، ۱۴۰۷ق.
۳۴. گلدوزیان، ایرج، محشای قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰، تهران: مجد، ۱۳۸۳ش.
۳۵. هـمو، محشای قانون مجازات اسلامی بر مبنای قانون مصوب ۱۳۹۲/۲/۱، تهران: مجد، ۱۳۹۲ش.
۳۶. مسلمی زاده، طاهره، رساله توضیح المسائل محشای امام خمینی (شش مرجع)، تهران: بارش، ۱۳۸۱ش.
۳۷. موسوی خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، بی تا.
۳۸. موسوی خوئی، سید ابو القاسم، مبانی تکمله المنهاج موسوعه، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۲۲ق.
۳۹. میرمحمدصادقی، حسین، حقوق کیفری اختصاصی (۱) جرایم علیه اشخاص، تهران: میزان، ۱۳۹۲ش.
۴۰. نجفی، محمدحسن، صاحب الجواهر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دارإحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۴۱. ولیدی، محمدصالح، شرح بایسته های قانون مجازات اسلامی در مقایسه و تطبیق با قانون سابق، تهران: جنگل، ۱۳۹۲ش.



